

عبارات طفل زودرسش کارگاه دلگیری نقیض معانی بطور ملامتش  
 حرکت کسوت افاق لخیری باشار کوبیر کوبیدش کوشنمای کوچ خالود  
 اسرار و باحتس بر تو و عده الش تصویر و اخلوت بختا لائل از نظر  
 اوهام نغیر هر چه منقوش اشارات اوست از صفتی هستی بیرون و کج  
 موسوم عبارت بقلم عدم مضمون اما لیک مملکت کیر و ارا مکان از  
 سایه پروردگان وسعت بال اوست عنده لیبی که رنگوی بیمار عیان  
 از گف و نشان کیفیت مقال و قوت پرواز مقاصدش از اوده حقیقت  
 بنشان و شوخربال مطلق حرکت زبان حضرت انش چیست ان  
 حرف شوق فرار از لطف بیان جلوه بد رنگ و برده حیرت نمان میکند  
 اینک شریعتی تا عدم بقدم جلوان ز عرش نشانه نشان شوخ  
 حیرت عبارات های خاص غیب حمد دل روح در فکر مثال ندر زبان  
 زین صدامتقال ان نشان دو عالم ز برویم زین نفس طینت عیان مثال  
 پیدا و نمان نسخ اسرار تحقیقش اگر بهم زلف چون نفس جز معنی در بنایی  
 در میان غزل آب شد اندیشه از افنون بر تنی پرس سوخت بر  
 ازین آفتاب حیرت سخنان از طلسم خاک طوفان سخن سحرست بس  
 است جزا عجز از هر جا سر بردار و فغان **مخمس** بل یعنی دانست نری  
 در کت پدلم عر کرد امر و ز که از ان سز پدلم بعد ازین ناز نام از  
 بنده کاب پدلم عرش را با شوم زمین اسلم پدلم سجده فرسای حضور  
 استان

بلقنی  
 کآن

استان پدلم در خرابات خفا آرای چه محمود چه مست عشق با پروا است  
 بر تفتی که انکشت پدست که ش جام دو کسند رنگ بر مینا شکست چون  
 لکین کو اندر پدلم بر جای نشیبت کرد خالی کردن از خود آستان پدلم  
 موع با آن وضع ازادی اسیری کو هست با چنین شوق تعلق اینقدر  
 افشون گریست عالم ایمنه داران محبت دیگرست که چه پروای تو چشم پستان  
 پدلم سرسری عنوان کدشت از نظم حیرت زای حسه با نامل نیت مکن فیم  
 معنیهای حسه و قتی میخوانند افنون بر لب کو یای حسه کو اهرار است وقت  
 موی در یای حسه سسکت بسیارست در حرف ز بان پدلم از روی منتهی  
 از یاس خون کشت فشرده تشنه کا میما کلوی حیرت از خشک فشرده زنده  
 زبده خوان عبرت پفنا سیری بنده احراز طبع فغشوا افسوس باید  
 خورد مرده بر لب طود هر فلسس مهلت پدلم خلق بخود میرد رای انجا  
 راه نیست شام غیر از صبح نفسی جز بهکاه نیست تا چنین بهکاه میگوید  
 طلب کو ناه نیست بهجکس از مقصد بولان شوق آگاه نیست رنگها  
 کردیم من هم عثمان پدلم کردگان مسیح و اگر دم طیش برشته انقباب در آنگ  
 بوی گل کشته هوا ایم برد باده قید دل بسته است برو و شوم دو عالم منتظر است  
 چون نفس را که نیم از سود و سودای عیب است اینقدر دائم که جنس کار و اله  
 پدلم موی چینی خامه کن که میبکته اجزای حسه سر بر سر از نفس زان  
 ماد مد نظر بر حسه سخت ناپید است شوق تو عالم کیم حسه پدصدای میکشد  
 مینکنه  
 تصویر حسه  
 شوق شوق